

نقد ترجمه و پاسخ نقد

چندی پیش یکی از خوانندگان مترجم با ارسال نامه‌ای که بخشی از آن در زیر می‌آید نظرات خود را درباره یکی از ترجمه‌های چاپ شده در شماره‌های پیشین مجله ارائه کردند. در پی ارسال متن نامه برای آقای نقوی‌زاده، پاسخی از ایشان به دفتر مجله رسید که عیناً نقل می‌شود.

سردبیر محترم فصلنامه وزین مترجم
... بی‌اطالۀ کلام، عرض می‌کنم که در ترجمۀ *اللمع فی التصوف*، که در شماره سیزده و چهارده فصلنامه، به چاپ رسیده است نکاتی به نظر حقیر رسید که تا حد ممکن با بیان دلایل لازم، به پیوست، به حضورتان ارائه می‌کنم. در این امر هیچ یک از جملات مترجم جلیل‌القدر را به سلیقه خود تغییر نداده‌ام و نیازی نیز بدان نبوده و تنها موارد قابل تغییر را با کشیدن خطی و یا توضیحی مشخص نموده‌ام. گفتنی است برگردان برادر بزرگوار آقای نقوی‌زاده بسیار متین است و نکاتی را که اشاره خواهم کرد سهوهای بیش نیست و گمان می‌برم مورد قبول ایشان و یا اهل نظر، واقع شود...

با احترام: زهرا دباغ

اللمع فی التصوف

روشنگری در تصوف

ابونصر سراج طوسی

ترجمه سیدعلی نقوی‌زاده

فصلی در شرح علم تصوف و مذهب صوفیه و جایگاه ایشان

از دیدگاه عالمان عادل

□ کلمۀ (من = از)، در جمله به اشتباه (من = کیست) ترجمه شده است. اگر «من» اسم استفهام بود لازم می‌شد مبتدا و محلاً مرفوع شود و اسم پس از آن خبر و مرفوع باشد و متن به این صورت درمی‌آمد:

مَنْ	اولوالعلم	القائمون
مبتدا محلاً مرفوع	خبر مرفوع	صفت برای خبر
اما متن به این شکل است:	مَنْ	اولی العلم
حرف جر	مجرور به حرف جر (بایاء)	صفت مجرور بایاء

- شاید به علت وجود تعریفی از اولی العلم در متن، این اشتباه پیش آمده است.

□ فَنَهْم مَنْ يَغْلُو فِي تَفْضِيلِهِ وَرَفَعَهُ فَوْقَ مَرْتَبَتِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَخْرُجُ عَنْ حُدُودِ الْعُقُولِ وَالتَّحْصِيلِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسِرُ مِنْ ذَلِكَ ضَرْبٌ ...

گروهی در برشمردن علم تصوف گزاف را از حد در گذرانیده و ایشان را از مقام درخورشان فراتر برده‌اند، بعضی آن را از حد معقول و قابل کسب خارج کرده‌اند و ... (از این به بعد ذلک را تصوف معنی کرده‌اند)

□ تَقَشَّفُ = در لغت به معنی ریاضت نیز به کار رفته است.

□ تَتَوَقَّ = آراستن و زیبا نمودن که معنی نشده است.

جمعی این طریقت را به پرهیزکاری و ریاضت و پشمینه پوشی و تکلف در آراستن سخن و پوشش و جز آن منسوب کرده‌اند.

□ شَهْدَ = گواهی داد ثقی: تکرار کرد.

سپس خداوند متعال مقام با فضیلت‌ترین مؤمنان و دیندارترین ایشان را بعد از فرشتگان یاد کرد و گواهی داد بر عقیده ایشان به توحید، پس از آن که خودش آغاز نمود و فرشتگانش تکرار کردند: پس خدای عزوجل فرمود: شَهْدَ...

□ از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: «عالمان وارثان پیامبرانند». به نظر من - هر چند خدای داناتر است - عالمان عادل وارثان پیامبرانند که به کتاب خدا پناه می‌برند، در پیروی فرستاده‌اش (ص) می‌کوشند، به صحابه و تابعین اقتداء می‌کنند، رهروان طریقت اولیای پرهیزگار و بندگان شایسته‌اش هستند. [در جمله قبل، کلمه سالکون به مقتدون، مجتهدون، معتصمون عطف شده است که در متن ترجمه شده با آوردن کلمه «یعنی» سالکون را صفت تابعین گرفته‌اند که نادرست است.] و اینان خود بر سه گروهند: □ در جمله هی العلوم المتداوله.... منظور از «هی» همان ثلاثة العلوم است که باضمیر مؤنث نیز آمده و هر سه این علوم در میان فرقه‌های یاد شده، معمول و متداول است اگر فقط علم حقایق الایمان بود ضمیر «هو» آورده می‌شد.

□ تمام علوم دین از سه حال خارج نیست: آیه‌ای از کتاب خدا....، یا خبری از.....، یا حکمت دریافته‌ای....

□ و الذین اتوا العلم درجات: کسانی که دانش داده شدند. «دادند» نادرست است چون اتوا مجهول است. □ پس اگر اصلی از اصول و فروع دین و حقوق و حدود و احکام آن، در ظاهر و باطن، بر کسی مشتبه شود... آشکار یا نهان

دو کلمه ظاهر آ و باطناً حال است نه صفت برای احکام و....

پاسخ نقد

چندی پیش دوست عزیزم جناب آقای عبدالله کوثری، رونوشت نامه‌ای را به دستم داد که سرکار خانم زهرا دباغ، آن را از تبریز برای مجله مترجم فرستاده بودند. این بانوی باکمال در این نامه خطاهای حقیر را در «گزیده ترجمه اللمع فی التصوف» یادآوری فرموده‌اند و از این جهت زیر بار منت ایشانم. □ فرموده‌اند: واژه متن «تصوف» بوده و ضمیر مفرد غایب «ه» بدان راجع است در حالی که مترجم این واژه را «صوفیان» ترجمه کرده است.

ج: درست فرموده‌اند و خطا از من است ولی مترجم خود متوجه این تصرف بوده و در دنباله عبارت در همان جمله گفته است: «بازکسان باشند که تصوف را گونه‌ای لهو و لعب تصور می‌کنند»^۱ و همانند پیش نگفته است که «صوفیان را از اهل لهو و لعب تصور می‌کنند».

بنابراین کاربرد ضمیر جمع مذکر غایب «هم» از جهت مطابقت با تصرفی است که صورت گرفته است. □ فرموده‌اند: «من» که جاز است، «من» استفهامیه ترجمه شده است و اگر «من استفهام» باشد از جهت نقش مبتدا بوده محلاً مرفوع و اسم پس از آن «اولوالعلم» نیز خبر و مرفوع می‌شد.

ج: عنوان در ترجمه به صورت سؤال مطرح شده که جواب آن در متن است و خود منتقد محترم متوجه

آن شده و فرموده‌اند: شاید این سه‌و به سبب تعریضی است که در متن است. و اگر بپرسند چرا «اولوالعلم» در فارسی به صورت جزئی به کار رفته است عرض می‌کنم که: برای اسمهایی که در عربی رفع آن با «واو» و نصب آن با «الف» و جر آن با «یا»ست، در فارسی این قاعده چندان مراعات نمی‌شود و برای مثال ابوسعید ابوالخیر و ابوالخیر هر دو در نگارش فارسی مستعمل است هر چند که مطابق نحو زبان عرب، صورت دوم درست است.

□ فرموده‌اند: اگر «مَنْ» استفهام بود، لازم می‌شد که «مبتدا» باشد و «اولوالعلم» خبر.

ج: منتقد محترم در این مورد به خطا رفته‌اند، زیرا «مَنْ» استفهام از اسمهای صدارت طلب یا لازم الصدر است و در جمله‌های اسمیه به عنوان خبر بر مبتدا مقدم می‌شود و یکی از چهار موردی است که تقدیم آن بر مبتدا واجب است. مانند: آئینِ دَارُک؟ (کجاست خانه‌ات؟) مَنْ آنت؟ (کیستی تو؟) [من اولوالعلم؟] (کیانند دارندگان دانش؟) در تمامی مثالهای فوق «مَنْ» خبر مقدم است و اسمهای بعد از آن مبتدای مؤخر.^۲ اضافه می‌کنم که «مَنْ» استفهامیه در صورتی می‌تواند مبتدا قرار بگیرد که خبر ظرف و یا جار و مجرور باشد و همچنین مبتدای نکره- که نمی‌تواند بر خبر مقدم شود- در صورتی که عمومی باشد، می‌تواند بر خبر مقدم آید.

مانند: مَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ (هیچ مردی در خانه نیست)^۳

□ فرموده‌اند: «تَقَشَفُ» در لغت به معنی ریاضت نیز به کار رفته است.

ج: نمی‌دانم «پشمینه پوشی» را که ترجمه حقیر از این واژه است نادرست می‌دانند یا خواسته‌اند معنای دیگری از لغت به دست دهند گو این که نام فرهنگ و مأخذ آن را ذکر نفرموده‌اند. تقشف = به جامه درشت روزگار گذاشتن (زوزنی) به قوت اندک و جامه درشت زیست کردن (غیاث اللغات) (آندراج) (ناظم الاطبا) (منتهی الارب) (از: اقرب الموارد) درویشی^۴ و پشمینه پوشی مجازاً صوفی. حافظ گوید:

برق عشق ار خرقه پشمینه پوشی سوخت سوخت جور شاه کامران گر برگدایی رفت رفت^۵
□ فرموده‌اند: «تَنَوَّقُ» آراستن و زیبا نمودن است که معنی نشده است.

ج: معنایی که برای تنوق آورده‌اند درست است ولی لغت منحصر به همین یک معنی نیست، چه لغات دارای معنای اولیه و ثانویه و مجازی هستند و این بر عهده مترجم است که معنی درست را از میان معانی متعدد انتخاب کند و از اتفاق این معنی در اینجا نادرست است و متناسب با سیاق عبارت نیست.

تنوق: استادی به کار آوردن، چربدستی، مهارت (فرهنگ فارسی)^۶. عرب گوید:

تَنَوَّقُ فِي مَبْسِئِهِ أَوْ أُمُورِهِ (در لباس پوشیدن یا خوردن یا کارهایش مخصوص به خود بود)^۷ شاید این معنی هم موافق عبارت باشد که بگویم صوفیه در پوشیدنی و خوردنی مخصوص به خود هستند ولی گاهی «تنوق» نهایت کوشش تا حد رنج و تکلف است برای انجام کاری. نصرالله منشی گوید:

«و او در ابواب تقفد و تمهد ایشان انواع تکلف و تنوق واجب داشتی»^۸

مترجم واژه را مترادف تکلف گرفته و از ترجمه آن تن زده است. صوفیه نه اهل آرایش سخن‌اند و نه اهل آراستن جامه، بنابراین، آن معنی به هیچ وجه شایسته متن نیست.

□ فرموده‌اند: هیچ یک از جملات مترجم جلیل‌القدر را به سلیقه خود تغییر نداده‌ام و نیازی نیز بدان نبود.

ج: حقیر گفته است: «جمعی این طریقت را به پرهیزگاری و تنگدستی و پشمینه پوشی و تکلف در گفتنی و پوشیدنی منسوب کرده‌اند». اما منتقد محترم معنایی را که خود از «تَقَشَفُ» و «تَنَوَّقُ» دریافته‌اند، درست انگاشته و برخلاف دعوی خویش، آن را در ترجمه حقیر اعمال کرده‌اند.

□ فرموده‌اند: «شَهْد» یعنی گواهی داد. حقیر نیز این فعل را «شهادت داد» ترجمه کرده است. گذشته از این، معنی واژه «تحصیل» را که از ترجمه ساقط شده برای مترجم معنی فرموده‌اند که از این بابت ممنون است. بویژه که خطاهای فاحش مترجم را از مقوله سهو شمرده و ترجمه نااستوار نگارنده را به صفت «متین» متصف داشته‌اند. به هر صورت توفیق معظم لها را در مهام امور علمی و ترجمه مقالات و آثار از خداوند مسألت دارد.

مآخذ

- ۱- مترجم، شماره‌های سیزدهم و چهاردهم، بهار و تابستان ۱۳۷۳ ش، ص ۵۷.
- ۲- المرجع فی اللغة العربیة، تألیف علی رضا، چاپ دارالفکر، بی تا، ص ۲۳۰، مواضع تقدیم الخبر.
- ۳- شرح شذور الذهب، ابن هشام الانصاری، تألیف محمد محیی الدین عبدالحمید، چاپ مصر، ص ۱۸۲. (این کتاب از سال ۱۹۵۳ میلادی از کتب درسی دانشگاه الازهر به شمار آمد).
- ۴- لغت نامه، علی اکبر دهخدا، تهران: دانشگاه الازهر، شماره مسلسل ۱۲۶، ص ۸۴۱.
- ۵- همان: شماره مسلسل ۱۳۹، ۱۳۴۷ ش، ص ۱۰۵۱.
- ۶- فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، ج ۱، ص ۱۱۵۷.
- ۷- ترجمه منجد الطلاب، محمد، م. تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰ ش، ص ۶۲۰.
- ۸- کلیله و دمنه، نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه (چاپ سوم)، ۱۳۵۱ ش، ص ۱۵.